



هویت فرار

گذری بر سیر تحول هویتی انجمن‌های اسلامی
هدی صابر

این مقاله متن پردازش یافته و کامل شده بحثی است که در میان اعضای انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه شهرکرد به تاریخ ۶ آذر ۱۳۸۵ ارائه شده است. پیشنهاد طرح موضوع "هویت انجمن‌های اسلامی" از سوی انجمن اسلامی دانشگاه شهرکرد مطرح شده بود.

فرجام فعالان و "نهاد" انجمن اسلامی است.
آخر آن که روح بحث جدی است، صریح و به دور
از رو در بایستی‌های معمول، سنتی و بی مورد.
باطرح "پیش گفته" ها به متن بحث ورود می‌کنم؛
"هویت فرار".

هویت؛ دغدغه نوع انسان
"من کیستم؟" پرسش مستمر و دغدغه ممتد نوع
انسان از بشر اولیه تا انسان پیشرفته، پرامکان و پرمدعای
هزاره سومی است.

"ما کیستیم؟" نیز سوال دیرینه جمعی انسان‌های
دارای "فصل مشترک" است؛ سرزمین مشترک، تاریخ
مشترک، آرمان مشترک و مسیر مشترک.
اساساً ویژگی انسان نیز حرکت از بی دغدغه و پاسخ



اللهم انی اسئلك ایماناً تابشیر به قلبی
از خداوند ایمانی طلب می‌کنیم که به قلب‌مان
بشارت دهد؛ ایمان مبشر
آذرگاه هر سال، شور است و شر در فصل سوزناکی
به یاد نسل‌های آرمان‌دار، جان‌دار، حس‌دار، مهر
دار و باربردار

به یاد آذر پیوسته باردار و سه مرد اثرگذار
گرچه این آذر، فسرده است و پر غبار

پیش از طرح بحث "هویت فرار" ضروری است تا
چند پیش فرض مورد عنایت قرار گیرد:
نخست آن که ارائه بحث نه به عنوان "سخنرانی" که
مشخصاً طرح دغدغه است.

یافتن از بی پرسش است.
من کیستم؟ هویت "من" چیست؟ نقطه آغازینم، راه طی شده‌ام،
پیشینه‌ام، اکنونم، ویژگی‌هایم، باورهایم و زمین بازی تاریخی‌ام.
ما کیستیم؟ هویت‌مان؛ فصول، تاریخ و مشخصات مشترک‌مان چیست؟
"فرد بشر در پی شناس نامه" فردی بوده است و "اجتماع" ات بشری
نیز در پی شناس نامه جمعی بوده‌اند، چه در دوران کتابت و چه پیش از
آن. از دوردست‌های تاریخ با وجود اصرار بر ادغام‌ها، در هم ریختگی‌ها و
بلع و هضم هویت‌ها، نقطه چین‌های ممیزکننده همچنان بر نقشه‌های
جغرافیایی باقی است و شناس نامه‌های فردی و اجتماعی نیز همچنان
"معتبر". هم فرد انسان و هم جمع انسان‌ها، "سه جل احوال" خود را در
دست یا در جیب دارند؛ آغازشان، مسیرشان، اکنون‌شان.

همین انسان در پی نمایه، شناسه و ممیزه، در پشت پیشانی خود
نیز "مابه‌ازاهای هویتی" برای اسامی و عناوین مختلف را پس انداز
کرده است. به همراه هر اسم و عنوان، مابه‌ازاهای هویتی آن نیز در
ذهن، ترجمه و پدیدار می‌شوند؛

پدر: مسئول، نان‌آور، هادی

مادر: مهردار، دغدغه‌دار، تقسیم‌کننده و توزیع‌کننده وجود خود

ایرانی: مهمان‌نواز، عرق‌دار، حامل مردانگی

دانشجو: صادق، بالان، نیروگذار، آرمان‌دار

دوم آن که دغدغه از کف رفتن هویت انجمن‌های اسلامی نه دغدغه امروزین،
که دغدغه دیروزه‌ها نیز بوده است؛ نقد دفتر تحکیم وحدت و انجمن‌ها در آبان
۱۳۷۸ مقارن با بیستمین سالگرد تأسیس دفتر تحکیم و مشخصاً طرح بحث
"بحران هویت" در دل آن نقد، تأکید بر "لرزان‌های هویت" انجمن‌ها در تابستان
۱۳۸۱ در نشست دفتر تحکیم وحدت در تهران، طرح موضوع متعدد در پاییز و
زمستان ۱۳۸۱ در انجمن‌های مختلف، مقاله منتشره در نشریه "نامه" به سال
۱۳۸۱ با تأکید ویژه بر سیر تحول هویتی تحکیم و انجمن‌ها و سرانجام بحث و
گفت‌وگوهای ماه‌های اخیر با اعضای دفتر تحکیم، ادوار تحکیم و انجمن‌ها،
نقطه چینی است که دغدغه دیروزها را به دغدغه امروزین متصل می‌کند. نتیجه
آن که رنگ باختن و حذف هویت انجمن‌ها در طول سال‌های گذشته، دغدغه‌ای
ثابت در پس پیشانی‌ام بوده است.

سوم آن که این ابراز دغدغه، نه از موضع "سرکوب" و نه با ادبیات "سرکوفت"
و نه از موضع "بی مسئولیتی" است. طرح بحث از موضع عضو کوچکی است
از خانواده بزرگ دانشگاه و پایگاه هویتی شخصیت و چندساله انجمن‌های اسلامی
دانشجویی. این عضو کوچک در طول یکونیم دهه اخیر با فعالان انجمن‌ها
نشسته و برخاسته، در نشست‌ها و اردوها حاضر بوده، نقد کرده و نقد شنیده
است. به عبارتی با اعضای انجمن‌ها و تحکیم، زیست مشترک داشته است.
تأکیدات مکرر بر ضرورت حفظ هویت نه از جنس برخوردهای معمول و
جاری یکی دو سال اخیر با انجمن‌ها، که از موضع همزیستی و حساسیت بر



ایدئولوژیکی آن، زمینه بروز پیدا کرد. سپس در آغاز دهه ۴۰ در مقابل مارکسیست‌ها و ملی‌ها ارتقایافت و تئوریک‌تر و کامل‌تر شد و در دهه ۵۰ انسجام و سازمان جدی‌تری پیدا کرد. از اساس، همین عنصر حیاتی است که انجمن‌های اسلامی را از دیگر تشکلهای دانشجویی اعم از مارکسیستی و ملی متمایز می‌کرد. تعلق ملی، روح عدالت‌طلبی، مردم‌گرایی و عمل‌مآله‌ها در میان دیگر فعالان دانشجویی نیز اعم از مارکسیست (به‌استثنای تأکید بر عنصر ملی از سوی حزب توده) و ملی وجود داشته است. همین عنصر گوهرین است که ابراز و احراز هویت را میسر و امکان مرزبندی را فراهم می‌آورد. عنصر گوهرینی که با رنگ‌باختن یا حذف آن، پدیده حاوی آن نیز رنگ می‌بازد یا محو می‌شود. عنصری که در مجموعه عناصر هویتی انجمن‌ها، از آغاز دهه بیست تا سرفصل انقلاب بهمن، فرایندی استعلایی را طی کرد و مشمول غنی‌سازی شد.

سیر سازمانی انجمن‌های اسلامی در پرتو تحولات ایدئولوژیک آن

انجمن اسلامی اولیه به سال ۱۳۲۱ به‌عنوان یک "هسته" متشکل از پنج دانشجوی مذهبی رشته‌های پزشکی و الهیات، در صحن دانشگاه پدیدار شد. این هسته در روند خود در پرتو آموزش‌های قرآنی آیت‌الله طالقانی و آموزه‌های علمی - دینی مهندس بازرگان و نیز بهره‌گیری از معارف چهره‌هایی چون راشد و ابوالحسن خان فروغی، در پایان دهه بیست، برتر از "هسته" و در هیئت یک "طیف" ظاهر شد. طیفی که با وجود هژمونی فکری - تشکیلاتی حزب‌توده در دانشگاه جا و مکانی برای خود دست و پا کرد. این طیف با رشدی آرام در جریان نهضت ملی شدن نفت و سیاه‌سال‌های پس از کودتای گران‌مرداد، در سال‌های پایانی دهه سی و آغازین دهه چهل، به "نیرو"یی رشد و گسترش‌یابنده تبدیل شد تا آنجا که با اندیشه، طراحی و مساعی فعالان آن سال‌ها و به‌طور ویژه محمد حنیف‌نژاد - دانشجوی دانشکده کشاورزی کرج - از محدوده دانشگاه تهران به

انجمن اسلامی: انگیزه، هویت، خلوص، حسین‌عالی‌آغازگر، محمد حنیف‌نژاد ارتقایافت، حمید باکری و وزوایی مایه‌گذار و جان‌سپار "هویت"، مجموعه‌ای است قابل تفکیک و تجزیه به:

تاریخ و پیشینه

روند

اکنون

و نیز قابل شناسایی به عناصر:

حیاتی

مهم

فرعی

بنابر همین قاعده تفکیک، تجزیه و شناسایی عناصر، هویت انجمن‌های اسلامی دانشجویی را می‌توان به عناصری چند تفکیک، تجزیه و شناسایی کرد:

صبغه مذهبی

تعلق ملی

روح عدالت‌طلبی

مردم‌گرایی

منش

عمل‌مآله‌ها

"عنصر حیاتی" هویت انجمن‌های اسلامی

در میانه این عناصر، عنصر "حیاتی" هویت انجمن‌ها صبغه مذهبی آن است. از منظر تئوریک، عنصر حیاتی، عنصری است که حیات پدیده با آن پیوند ویژه داشته و پدیده توسط آن شناسایی می‌شود.

این عنصر حیاتی - سی در درون تفکر دانشجویان همان آغاز تأسیس انجمن به سال ۱۳۲۱ در رویارویی با حزب توده و انگاره‌های

در میانه این عناصر، عنصر "حیاتی" هویت انجمن‌ها صبغه مذهبی آن است. از منظر تئوریک، عنصر حیاتی، عنصری است که حیات پدیده با آن پیوند ویژه داشته و پدیده توسط آن شناسایی می‌شود

درآمد و با تأسیس انجمن‌ها در دیگر دانشگاه‌های تهران و شهرستان‌ها، تکثیر و به صورت "نیروی سراسری" ادامه حیات داد.

این نیرو از میانه دهه چهل تا میانه دهه خجسته پنجاه در بستر مشترک شاداب، بالان و دینامیک مجاهدین - شریعتی با جهش کیفی تشکیلاتی رو به رو شد و با توان جذب محسوس، در آستانه انقلاب به عنوان "نیروی اصلی" دانشجویی با توان و موقعیتی برتر از نیروهای دانشجویی مارکسیستی، ایفای نقش کرد.

ظرفیت انجمن‌ها در حد فاصل آغاز سال ۱۳۵۸ تا زمان حرکت همدار موسوم به انقلاب فرهنگی، به سه تکه توزیع شد؛ انجمن‌های اسلامی و سازمان‌های دانشجویان مسلمان، انجمن دانشجویان مسلمان - هوادار سازمان مجاهدین - و جنبش دانشجویان مسلمان - هوادار جنبش مسلمانان مبارز.

در پی سه سال تعطیل دانشگاه و محو همه نیروها از عرصه فعالیت، دانشگاه به طور در بستر و "کلید در دست" در اختیار انجمن‌های اسلامی و چتر تشکیلاتی آن - دفتر تحکیم وحدت - قرار گرفت. انجمن‌ها یا بازوان دانشجویی "قدرت"، به عنوان یگانه نیروی مجاز به فعالیت، مالک الرقاب دانشگاه شدند؛ پدیده‌ای بی‌همتا در طول حیات پنجاه ساله دانشگاه. (۱۳۶۲ - ۱۳۱۳)

با تبدیل انجمن‌ها به "نیروی انحصاری"، ترک تازی‌های ایدئولوژیک - سازمانی آن، سال‌های سال را به خود اختصاص داد. فعالیت انحصاری انجمن‌های اسلامی در عرصه فکری - سیاسی دانشگاه حتی هشت ساله ۱۳۸۴ - ۱۳۷۶ را نیز پوشش می‌داد. گرچه در این سال‌ها انجمن‌های مستقل، انجمن‌های علمی و انجمن‌های فرهنگی نیز به صحنه فعالیت آمدند، اما با ورودی کمتر سیاسی یا غیرسیاسی. با وجود آن‌که "جامعه اسلامی دانشجویان" منتسب به جریان راست حاکمیت و "بسیج" نیز به عنوان تشکیلاتی با پشتوانه نظامی، در دانشگاه صاحب تابلو، امنیت و امکانات شدند، معه‌ذا در تلقی جامعه بزرگ سیاسی کشور، انجمن‌ها "فعال اصلی" دانشگاه محسوب می‌شدند.

اما از سال ۱۳۷۹ با بروز انشعاب در دفتر تحکیم وحدت و انجمن‌های زیرمجموعه آن، دوران هژمونیک انجمن‌های اسلامی پایان یافت. رخدادی که فشارهای متعدد بر دانشجویان در سال‌های اخیر نیز، یاری‌گر آن بود. به این ترتیب، "نیروی انحصاری" سال‌های سال، رفته‌رفته به نیروی "کم‌برد" تبدیل شد. تا آن‌که از سال ۱۳۸۱ به این سو با بروز انشعاب‌های جدید و نیز تعطیل تحمیلی یا خودتعلیلی برخی انجمن‌ها، کم‌سوتر نیز شد.

طی مسیر از هسته انگیزه‌دار اولیه به طیف کم‌سوی کنونی روایت حال انجمن‌هایی است که نزدیک به ۶۵ سال از تأسیس آن می‌گذرد.

زیر ذربین بردن سیر از "هسته" به "نیروی اصلی" دانشگاه در آستانه انقلاب و نیز سیر از "نیروی انحصاری" به "طیف کم‌سو" ضرورتی است کاملاً مبهم به قصد نیل به جمع‌بندی آموزشی بس جدی که کسی به آن تن نمی‌دهد، بویژه فعالان کنونی انجمن‌ها. جمع‌بندی دو عنصره "انتقادی" - "آموزشی" گرچه مبرم‌ترین و حیاتی‌ترین دستمایه برای فعالان امروزی انجمن‌ها و فعالان دهه‌های اخیر است، اما از دیگر سو جمع‌بندی، "تحمیلی" نیست و "خودانتخابی" است، گرچه "تلخ‌طعم" یا "شورمه"؛

چون بجوشد از درون چشمه سنی
ز استراق چشمه‌ها گردی غنی
چشمه آبی درون خانه‌ای
به ز رودی کآن نه در کاشانه‌ای
قلعه را چون آب آید از برون
در زمان امن باشد در فزون
چون که دشمن گرد آن حلقه کند
تا که اندر خونشان غرقه کند
آب بیرون را ببندد آن سپاه
تا نباشد قلعه را ز آنها پناه
آن زمان یک چاه شوری از درون
به ز صد جیحون شیرین از برون
دو تجربه

روند ارتقای هویتی از تأسیس تا انقلاب

روند تنزل هویتی از فردای "انقلاب فرهنگی" تا امروز

هسته اولیه انجمن اسلامی دانشجویان، تجمع کوچک فعالانی با "اعتقاد و عرق مذهبی" بود. تک‌عنصر اعتقاد و عرق اولیه، در هم آمیزی با آموزه‌های طالقانی، بازگان و نیز دیگرانی چند چون راشد و فروغی و نیز در هم‌زمانی با انگاره‌ها و آموزه‌های ملی - مصدقی دهه ۲۰، در مجموع به دو عنصر ارتقا یافت: عنصر اعتقادی بیش از پیش خود آگاه مذهبی و عنصر نسبی ملی. در موج سوم ارتقای هویتی، فعالان دهه ۳۰ در انجمن‌ها یا عجمین شدن به تجارب سترگ نهضت ملی و بویژه رخدادهای منجر به کودتا، به هویتی سه عنصره دست یافتند؛ اعتقاد مذهبی، اعتقاد ملی و روح ضد استعماری.

اما فواره ارتقای هویت در چهارمین موج خود در پایان دهه ۳۰ و آغاز دهه ۴۰، از میل به پروازی مرتفع‌تر و پرشعاع‌تر برخوردار شد؛ آموزش‌های کیفی مسجد "هدایت"، جلسات بارداری چون جلسات "مرجیت - روحانیت" در شرکت انتشار، نشر آثار ایدئولوژیک جدید بازگان و اثر بخشی گسترده‌تر آثار پیشین وی و در کنار همه برشمرده‌ها، "قرآن به دست" شدن فعالان انجمن‌ها در این برش زمانی به سعی و پیگیری حنیف‌زاد و در پی آن، هم بحث‌شدن و مفاهمه فعالان دانشجویی با رگه روحانیون ممیزه‌دار با اسلام حوزوی، فعالان رابس مجهزتر از پیش کرد. گشودشدن فاز مبارزاتی ۴۲ - ۳۹ نیز خود حاوی عنصر هویتی جدیدی بود؛ عنصر ضد امپریالیستی. بدین گونه فعالان انجمن‌ها حامل‌تر از پیشینیان خود شدند؛ عنصر اعتقاد قرآنی - مذهبی غنی شده، عنصر ملی - مصدقی و عنصر ضد امپریالیستی.

اما بستر مبارزاتی محصول "خانه"، "خیابان"، "اوین"، "میدان تیر چیتگر" و "حسینیه" در پی آیند رخدادهای پر تجربه سال‌های ۴۲ - ۴۱، کوله بار فعالان انجمن‌ها را در دهه ۵۰ سنگین‌تر کرد. سنگین از؛ عنصر ایدئولوژیک، عنصر مصدقی، عنصر ضد امپریالیستی، عنصر عدالت‌طلبی، عنصر پیش‌برندگی و عنصر تولید حداقلی. همه این عناصر مهم بودند و عنصر آخرین، هم مهم و هم قابل عنایت. اگر در پایان دهه بیست، نشریه "گنج شایگان" به عنوان یگانه دستاورد انتشاراتی انجمن اسلامی، حاوی مقالاتی از اندیشمندان بیرون از دانشگاه بود. از آغاز دهه ۵۰ تا آستانه انقلاب، چندین نشریه از انجمن‌ها همچون "آذرخش"، "رعد"، "گاهنامه مشهد" و... هم حاوی گزیده ادبیات

دانشگاه و نیز در تقابل با گرایش‌ها و مواضع اعضای دولت موقت، به یک "عکس‌العمل" و نه "عمل" تاریخی دست یازیدند؛ برقراری رابطه شیفتگی و صمیمی با روحانیت و رهبری.

مترتب بر گردهم‌آیی اعضای انجمن‌های اسلامی در تابستان ۱۳۵۸، جدا از شکل بستن "زمینه"‌ها برای تصرف سفارت آمریکا به عنوان پیش‌نیاز ضروری حذف پایه لیبرال حاکمیت جمهوری اسلامی و نیز حرکت انقلاب فرهنگی به قصد "پاکسازی" دانشگاه از گروه‌ها و حذف پایگاه روشنفکری دانشگاه، یک اتفاق ویژه ایدئولوژیک رخ داد؛

تهیه و تنظیم مرامنامه‌ای که حیات و حرکت انجمن‌ها را در عمل به پذیرش هژمونی روحانیت و مجوزهای عقیدتی — فقهی موکول می‌کرد و باز در عمل، حوزه



فعالیت درون نظامی برای فعالان انجمن‌ها ترسیم می‌نمود. اندک مدتی پس از تعطیل دانشگاه در تیرماه ۱۳۵۹ با مساعی فعالان اعضای انجمن‌ها، با آغاز جنگ، کیفی‌ترین و صادق‌ترین اعضا، روبه جبهه نهادند و بخش مهمی از آنها عملاً از تحولات شهر و دانشگاه بیرون ماندند. با سنگین‌تر شدن شرایط سیاسی در پاییز و زمستان ۱۳۵۹ و در پی سرفصل ۳۰ خرداد ۶۰ و رویارویی مسلحانه با نظام نوپا، هم غلظت ضدگرومی — ضدروشنفکری انجمن‌ها سنگین‌تر شد و هم وزن مخصوص رابطه مرید و مرادی و پذیرش رهبری روحانیت در آنها فزونی یافت. آن گروه از اعضای انجمن‌ها که در جبهه فعال نبودند یا کمتر فعال بودند، همزمان با پذیرش مسئولیت‌هایی در درون نظام، تحت آموزش‌های ایدئولوژیک طیفی از روحانیون قرار گرفتند. آموزش‌هایی شامل: اصول اعتقادی، اخلاق و دعا.

علاوه بر آن، تک‌عنصری از روشنفکران که هم در ستاد انقلاب فرهنگی و هم در تنظیم‌مبانی اعتقادی مندرج در کتاب‌های درسی دبیرستانی و دانشگاهی فعال بودند نیز وجوه دیگری از آموزش فعالان انجمن‌ها را عهده‌دار شدند.

بروز "احساس حقانیت محض" در میان اعضای انجمن‌ها در رویارویی با شرایط همزمان جنگ عراق و تهاجم گروه‌ها، در کنار جوهر مرامنامه، آموزش‌های عقیدتی و نوع سازماندهی، آنها را عملاً به "قرنطینه" رهنمون کرد؛ فضایی بی‌ارتباط با موارد و تولیدات گذشته و حال جامعه روشنفکری و

ایدئولوژیک دوران بود و هم حاوی تولیدات حداقلی اعضای انجمن‌ها، این از دستاوردهای روند تحولات سال‌های ۱۳۳۸ به بعد در درون انجمن‌ها بود. بدین سان بود که عناصر برشمرده موج پنجم ارتقا‌هویت، "بچه مذهبی‌ها" رادر آستانه انقلاب در دانشگاه، برتر از فعالان مارکسیستی با همه بضاعت‌های ترجمه‌ای و تشکیلاتی قرار داد و مذهبی‌ها را در بیرون از دانشگاه نیز محور "محل" و "مسجد" در آستانه دوران انقلاب، واقع کرد. تاب‌دنا‌جکه این بچه‌ها، در بسیاری موارد و مناطق، روحانیون محلی و امام‌جماعات مساجد را اداره می‌کردند و پیش می‌بردند. رخدادهای اجتماعی — تشکیلاتی بر محور بچه‌مذهبی‌های دانشگاه در نقطه عطف ۵۶ و ۵۷، محصولی نبود جز سرجمع دستاوردهای "هویتی" از ۱۳۲۱ تا نیمه دهه ۵۰؛ آموزشگاه تعطیل‌ناپذیر با حوضی جوشان در میان و فواره‌ای مایل به پرواز در میانه آن. آموزشگاهی مشحون از میل به یادگیری، عطش مطالعه، کنجکاوی، کنکاش، برگرفتن از تولیدات جهانی و ملی دوران، وقت‌گذاری و مایه‌گذاری.

امادادامه پنج موج و تک‌فواره، چه رخ داد؟ آن یکی صاحب داستان و این یکی نیز صاحب داستان؛ کوتاه‌مدتی پیش از انقلاب فرهنگی، فعالان انجمن‌های اسلامی که نوعاً فرزندان صادق انقلاب به‌شمار می‌رفتند، ضدسلطنت و ضد امپریالیست و هم در جست‌وجوی عدالت و هم شیفته آقای خمینی به‌عنوان رهبر انقلاب بودند، در رویارویی با موج افکار و تحرک تشکیلاتی گروه‌ها در جامعه و هم در

بروز "احساس حقانیت محض" در میان اعضای انجمن‌ها در رویارویی با شرایط همزمان جنگ عراق و تهاجم گروه‌ها، در کنار جوهر مرامنامه، آموزش‌های عقیدتی و نوع سازماندهی، آنها را عملاً به "قرنطینه" رهنمون کرد؛ فضایی بی‌ارتباط با موارد و تولیدات گذشته و حال جامعه روشنفکری و نوگرایان مذهبی. مشارکت فعال در پاکسازی اساتید و دانشجویان در مقطع تعطیلی دانشگاه، راهبرد عملی این قرنطینه نظری بود

نوگرایان مذهبی. مشارکت فعال در پاکسازی اساتید و دانشجویان در مقطع تعطیلی دانشگاه، راهبرد عملی این قرنطینه نظری بود. فاصله‌گیری با شریعتی، تحقیر بازگان، مرزبندی با طالقانی به عنوان "معلم" مجاهدین نخستین، در همان آغازین روزهای دوران قرنطینه‌ای شکل گرفت. مدتی بعد همین فعالان و نیز فعالان سال‌های ۱۳۶۸ به بعد انجمن‌ها، در رویارویی با مواضع، راهکارها و اقدامات اقتصادی - اجتماعی و سیاست خارجی دولت هاشمی و بخصوص شخص ریاست کابینه، به معترض ایدئولوژیک تبدیل شدند، اما اتفاقی مهم‌تر از آن نیز روی داد؛ از شرایط "قریز" به درآمدن و در "معرض" قرار گرفتن.

در پی ابراز و انتشار دیدگاه‌های جدید دکتر سروش در انتهای دهه ۶۰ و ابتدای دهه ۷۰، انتشار "کیان" به عنوان نشریه فکری موزع دیدگاه‌های سروش، ورود "ایران فردا" به عرصه اندیشه اقتصاد سیاسی، انتشار "عصر ما" و همچنین نهضت ترجمه اندیشه‌های لائیک از آغاز دهه ۷۰، و در بستری از تحولات عینی اقتصادی - اجتماعی ناشی از عملکرد دولت هاشمی، اعضای انجمن‌ها راکه دیگر از "قرنطینه" فکری دهه ۶۰ خارج شده بودند، با طیفی از اندیشه‌های نورو به‌رو ساخت. در چنین شرایطی از همان آغاز دهه ۷۰ زمینه برای ایجاد تحولات فکری با سمت و سویی خاص و کاملاً متفاوت از انگاره‌های دهه ۶۰ شکل گرفت. از آنجاکه در یک قاعده علمی، پدیده فریز شده زمانی که در معرض هوای آزاد قرار می‌گیرد، به نسبت خارج شدن از شرایط انجماد، عوامل محیط پیرامون را به خود جذب می‌کند، اعضای انجمن‌ها نیز اندیشه‌های منتشره در پیرامون را به خود جذب کردند. با عنایت به آن که آموزه‌های فکری انتهای دهه ۶۰ و ابتدای دهه ۷۰، به‌طور ویژه به خصوصی کردن و حداقلی کردن دین، نفی ایدئولوژی، نسبی بودن همه چیز، فردیت و فاصله گرفتن از مسئولیت اجتماعی تأکید می‌کردند، فعالان انجمن‌ها آرام آرام تحت تأثیر همین عناصر آموزشی قرار گرفتند. گرچه در همین سال‌ها با نهضت ملی و دیدگاه‌های مصدقی نیز آشنا شدند و رگه‌هایی از گرایش‌های ملی نیز در آنها شکل گرفت، اما به‌طور عمده از همان آموزه‌های فکری تأثیر پذیرفتند.

آن هنگام که شرایط سیاسی پراتیک پیش و پس از دوم خرداد ۱۳۷۶، به آزاد شدن ظرفیت‌های سیاسی انجمن‌ها انجامید، انجمن‌ها با انگاره‌های قشر بسته از همان آموزش‌ها، در عرصه سیاسی به عنوان ستاد اجرایی انتخابات دوم خرداد ظاهر شدند. تبدیل بسیار سریع انجمن‌ها به یک نیروی پراتیک سیاسی و سریع تر از آن، تبدیل شدن شان به یک "شبه حزب" در انتخابات اول شوراها- ۱۳۷۷ - و مجلس ششم - ۱۳۷۸ - دگرگونی‌های آنها را سرعت و شدت بخشید، چراکه در یک برش بسیار کوتاه، گرایش‌های عملی آنها بر میل تئوریک و مطالعاتی شان کاملاً غلبه کرد و رابطه شان با عرصه اندیشه به حداقل رسید و در حوزه مطالعه نیز تنها با "خبر"، "نکته" و "نکته - تحلیل" ارتباط برقرار می‌کردند.

اگر در برش‌هایی از دوران حیات انجمن‌ها، فعالان در کنار توزیع اندیشه‌های منتشره دورانی، به تولیدهای حداقلی و فرآوری همان اندیشه‌ها نیز دست می‌یازیدند و یا حداقل آن اندیشه‌ها را خوب "فهم" می‌کردند، فعالان دوران اخیر، تنها به توزیع اندیشه‌های بیرون از دانشگاه بسنده کردند، آن هم توزیعی نه با فهم دقیق و عمیق اندیشه‌ها؛ توزیع مکانیکی اندیشه‌هایی که تنها با سطح آنها تماس برقرار کرده بودند

بدین ترتیب زمینه‌های ایجاد شده در سال‌های پیش از خرداد ۱۳۷۶ در کنار شرایط پس از دوم خرداد، کمک کرد تا فعالان انجمن‌ها به‌طور عام - جز استثنائاتی چند - مشمول چند روند تحولی و تطوری شوند؛ تبدیل از ایدئولوژیک بودن در دهه ۶۰ به غیر ایدئولوژیک شدن در انتهای دهه ۷۰ تبدیل از شکل‌بندی تشکیلاتی به ستاد اجرایی تبدیل از نیروی جنبشی به شبه حزب بوروکراتیک این سه روند تبدیل در کنار وداع با عرصه مطالعه، فعالان انجمن‌ها را به نوعی "درون پوکی" مبتلا ساخت. به گونه‌ای که آنها در آغاز دهه ۸۰، در یک کوچ جمعی، به سر منزلی جدید با مشخصه‌هایی چند رسیدند؛

منزل گاه جهانی به جای منزلگاه ملی
منزل گاه مذهب خصوصی و غیر مقید یکمتر مقید به شاعر به جای منزل گاه مذهب اجتماعی و مقید به شاعر

منزل گاه محاسبات فردی به جای منزل گاه مسئولیت اجتماعی
ضربه سهمگین کوی دانشگاه در تیرماه ۱۳۷۸ و سپس سلسله رخدادهای زنجیره‌ای خرم‌آباد ۱۳۷۹، دستگیری‌های گسترده ۱۳۸۰، اراک ۱۳۸۱ و سرانجام دستگیری‌های خرداد و تیر ۱۳۸۲، به عنوان عامل فشار خارجی، به شرایط درون پوکی، استحاله و بی انگیزگی انجمن‌ها و تحکیم، سرعت بخشید.

این گونه و در پی روند یاد شده است که هم اینک از عنوان هویتی "انجمن اسلامی دانشجویان" که "انجمن" اش نشانه همگرایی، تجمع و تعاون در مقابل "تفرّد"، "اسلامی" اش نمایه هویت مذهب اجتماعی مسئول در مقابل "مذهب خصوصی برای دل" و "دانشجو"یش نیز شاخصه هویت صنفی مبارز در مقابل محصل کلاسیک غیر صنفی است، "ماکتی" بیش باقی نمانده است. ماکتی که در درون خود، گونه‌های متنوعی از افراد با انگاره‌های مارکسیستی، لائیک، مذهب در حوزه خصوصی، مذهب به عنوان فرهنگ و تک‌عنصری را نیز با انگاره مذهب اجتماعی مقید مسئول، در خود جای می‌دهد.

هم اینک معدود عناصر با انگاره مذهب اجتماعی مقید مسئول، به عنوان "مهمان" در "انجمن‌های اسلامی دانشجویان" تلقی می‌شوند.
روند ساییدگی، استهلاک و استحاله درونی انجمن‌ها در طول سال‌های اخیر، نه خود به خودی، که محصول علل درونی و بیرونی پدیده است.

عوامل دست‌اندرکار تطور
"چه شد که چنین شد؟" نه پرسشی ساده، خبری و سطحی است که پرسشی پیچیده، تحلیلی و عمقی قلمداد می‌شود. همان گونه که در هر تطور چه با سمت استعلائی و چه با سمت انحطاطی، عواملی در درون و بیرون پدیده در حال طور به طور شدن، دخالت دارند، در تطور هویتی انجمن‌ها نیز، عواملی دست‌اندرکارند؛
عوامل درونی تطور:

● وداع با مطالعه
ولع مطالعاتی دهه‌های ۴۰ و ۵۰ در درون انجمن‌ها، به مطالعه محدود و "آنگادر" دهه



۶۰ تنزل یافت و سپس میل به "شنیدار" به جای "نوشتار" در دهه ۷۰ فرصت اختصاص یافته به مطالعه را محدودتر کرد و در دهه ۸۰ نیز تماس "تلگرافی" با اینترنت، یگانه منبع ارتزاق ذهنی فعالان شد. لذا کتاب و جزوه "لمس" شدنی، روح دار و جان دار، میدان را برای تلگرام‌های اینترنتی و جدیداً پیام‌های کوتاه تلفنی،

S.M.S- خالی کرد. بس قابل عنایت است که قبلاً مبانی هویت‌بخش، از لابه‌لای سطور کتاب و جزوه، خانه‌های ذهن را فرش می‌کرد، اما اکنون درک و دریافت‌های اینترنتی به واکس و پولیش پارکت‌های عصر جدید می‌ماند که سریعاً محو و بی‌اثر می‌شوند.

● لمس نیروها و شناخت حاصل از آن

فعالان انجمن‌ها در طول دهه اخیر در مراحل چند، دولت خاتمی، احزاب درون حاکمیتی، نیروهای اپوزیسیون را در دانشگاه و جامعه و همچنین هسته سخت درون نظام را در زندان لمس کردند. درک و دریافت‌های محصول لمس و حس، آنها را به قضاوت‌هایی چند رهنمون ساخت. از آن جمله:

- خاتمی و دولت وی غیر دینامیک، غیر رادیکال و غیر مقاوم‌اند و فاقد آمادگی برای ایجاد اصلاحات سریع اجتماعی — سیاسی.
- احزاب شاخص درون حاکمیتی،

"قیم" مآب‌اند و در پی برقراری رابطه هژمونیک با دانشگاه هستند و نیز بی‌ثبوری و فاقد توان آموزش.

— نهضت آزادی قدیمی اندیش و فاقد درک امری از الزامات و ملی — مذهبی‌ها عموماً آیدئولوژیک اندیش و نیز حامل انگاره‌های نوستالوژیک‌اند. فعالان انجمن‌ها با هر مرحله از لمس، از گزاره‌ها و پدیده‌های پیشاوری خود عبور کردند؛

عبور از خاتمی

عبور از اصلاح طلبان درون حاکمیتی

عبور از تلقی‌های ملی و مذهبی از دید آنان ناهمخوان با دوران

در ضمن این عبورهای مرحله به مرحله، "حوصله" تخصیص نیز وجود نداشت؛ تخصیص وقت، اندیشه و مباحثه استعلایی. سرعت در "قضاوت" و تبدیل قضاوت به "حکم"، همزمان با برخوردهای غیرمسئولانه و در مواردی کمتر مسئولانه نیروهای فکری — سیاسی با دانشجویان، میدانی برای چنین حوصله‌ای باقی نمی‌گذاشت.

روند موازی لمس هسته سخت درکوی، خرم‌آباد، اراک و زندان‌ها، هم "کینه" را انباشته کرد و هم گریز از مذهب و مترادف قرارداد مذهب رسمی حاکم با مذهب واقعی را.

برآیند این روندهای لمسی — حسی و قضاوت‌های ناشی از آن، در شتابان شدن استحاله هویتی، موثر افتاد.

● موزع شدن

اگر در برش‌هایی از دوران حیات انجمن‌ها، فعالان در کنار توزیع اندیشه‌های منتشره دورانی، به تولیدهای حداقلی و فراوری همان اندیشه‌ها نیز دست می‌یازیدند و یا حداقل آن اندیشه‌ها را خوب "فهم" می‌کردند، فعالان دوران اخیر، تنها به توزیع اندیشه‌های بیرون از دانشگاه بسنده کردند، آن هم توزیعی نه با فهم دقیق و عمیق اندیشه‌ها؛ توزیع مکانیکی اندیشه‌هایی که تنها با سطح آنها تماس برقرار کرده بودند.

فرد موزع چنانچه اندیشه‌ای را که توزیع می‌کند، بالذاته و عمیق دریابد و نائل به توان توضیح آن شود، به میزانی از رشد نیز دست خواهد یافت، اما در غیر این وضعیت، رشدی حاصل نخواهد شد.

انجمن‌ها در پانزده سال گذشته ساده‌ترین نوع توزیع را برگزیدند. فارغ از آن که این گونه توزیع، موزع را به نوعی درون پوکی رهنمون می‌کند. بازگوکردن درک و دریافت‌هایی ساده از اندیشه‌های روز و ساده‌تر از آن، بازگوکردن "شنیده"‌هایی از آن اندیشه‌ها، به سهم خود مددکار روند "از قالب تهی شدن" قرار گرفت.

همچنان که "فهم عمیق" اندیشه و "فراوری" آن ولو در سطوح حداقلی، وزن مخصوص فکری فرد را افزون می‌کند، "فهم سطحی" و "توزیع" همان فهم سطحی نیز از وزن ذهن فرد، می‌کاهد.

● غفلت از آموزش

در دوران رشد کیفی انجمن‌های اسلامی،

در دوران اخیر که از آن بحث در میان

است، انجمن‌ها ساختار سازمانی

خود را عمدتاً بر دو محور "دبیر

سیاسی" و "دبیر تشکیلاتی" استوار

کردند و مکانی برای عنصر "آموزش"

در این ساختار تعبیه نکردند. از این

مهم‌تر، فعالان انجمن‌ها و دفتر

تحکیم در سه چهار سال گذشته، به

چنان حالتی از "استغنا" رسیده‌اند

که گویی هیچ نیازی به "آموزش"

حس نمی‌کنند

"آموزش" - بهسان "اردو" ی آمادگی نوآوران به انجمن ها - به قصد ارتقای فکری شان در دوران دانشجویی و همچنین زمینه ساز برای فعالیت های کیفی تر پس از دانشجویی آنها بوده است. بسی محل توجه است که فعالان انجمن ها از ابتدا تا انقلاب، با هر صاحب ظرفیتی که در پیرامون شان بود، "رابطه آموزشی" برقرار کردند؛ از راشد تا طالقانی، از بازرگان تا شریعتی. برقراری رابطه آموزشی به این مفهوم که اندیشمندان بیرون از دانشگاه را به آموزگاران خود تبدیل کردند. از آنها تا حد امکان "گرفتند" و بر آنها تا حد امکان "تأثیر" نهادند. این رابطه، رابطه ای از "نوع نزدیک" بود که به "آموزش از نزدیک" اعم از محتوا، روش و منش انجامید. برگرفته های فعالان دهه های اخیر از حوزه نظر و اندیشه، برگرفته هایی از "راه دور" بود و عاری از تبادل "اخلاقی" و "منش". در این سال ها، رابطه صاحبان اندیشه اعم از اندیشه نظری، سیاسی و اجتماعی با دانشجو، رابطه "سخنران - مستمع" بود و فعالان کمتر تلاشی مبذول کردند تا این رابطه کلاسیک و بی روح، دیگرگونه شود. حال آن که آموزش، آن هم از نوع نزدیک، جان مایه تحول است.

در دوران اخیر که از آن بحث در میان است، انجمن ها ساختار سازمانی خود را عمدتاً بر دو محور "دبیر سیاسی" و "دبیر تشکیلاتی" استوار کردند و مکانی برای عنصر "آموزش" در این ساختار تعبیه نکردند. از این مهم تر، فعالان انجمن ها و دفتر تحکیم در سه چهار سال گذشته، به چنان حالتی از "استغنا" رسیده اند که گویی هیچ نیازی به "آموزش" حس نمی کنند. همچون طیفی از "آفتاب نشین" های عرصه روشنفکری که به سرآمد دانایی رسیده و رویارویی شان با نوسازی اندیشه و روش، بهسان برخورد پراکراه با پرس چهارم چلوکباب است.

قطع رابطه فعالان با نهاد آموزش به گونه قطع ارتباط طفل با مادر، آنها را از شیر، به مثابه "عصاره رشد" محروم کرد.

● ایفاگری نقش "میزبانی"

انجمن ها از آغاز بن سال های دهه ۷۰ به این سو بویژه پس از دوم خرداد ۱۳۷۶، در عمل رسالت میزبانی برای خود قائل شدند؛ میزبانی نیروهای فکری - سیاسی بیرون از دانشگاه. آن هم میزبانی "منفعل" و نه فعال که عناصر فکری - سیاسی دعوت شده را به چالش بکشد و از کشاکش این چالش هم خود را رشد دهند و هم آنها را به اندیشه ورزی، کارورزی و افزایش توان پاسخگویی وادارند.

از این رو، جدا از ماه های مبارزات انتخاباتی پیش از انتخابات دوم خرداد که انجمن ها به عنوان "ستاد انتخابات خاتمی" فعالیت عملی چشمگیری از خود نشان دادند، دوران پس از آن به دعوت از "سخنران" و برپایی تریبون گذشت. با وجود آن که "میزبانی فعال" می توانست در دورانی به رشد بینجامد، میزبانی منفعلانه در سیر

خود، کار را به جایی رسانده است که برنامه های یک سال اخیر در دانشگاه ها با حضور بیست تاسی "مستمع" برگزار می شود.

این درست که برپایی تریبون ها در دانشگاه تأثیر مشخصی در تبیین مطالبات دوران جدید بر جای گذاشت، اما بس بدیهی است که رسالت دانشجوی آرمان دار با حوزه فعالیت شرکت های خدماتی "برگزارکننده مراسم" کاملاً متفاوت است. دانشجو امکانات عرصه خود را در اختیار صاحبان فکر و اندیشه و تجربه قرار می دهد تا صاحب تجربه تاریخی شود، به میزانی از پختگی دست یابد، برای پرسش های متعدد فکری - سیاسی خود پاسخ یابد و دعوت شدگان را وادارد که "انتقال تجربه" و "پاسخگویی" را مسئولانه و فعالانه به جای آورند. برنامه های سال های اخیر دانشگاه به یک "ضیافت دیپلماتیک" بر محور سخنرانی های کلیشه ای تبدیل شده است که عموماً خود میزبان نیز در سالن حضور ندارد.

● میل حزبی

فاصله "حزب" با "انجمن دانشجویی" فاصله ای است هم مکانی، هم محتوایی، هم تجربی، هم آرمانی و هم اجتماعی. اگر چنین نبود فعالان دانشجویی در پی اتمام تحصیل، نه در بیرون دانشگاه که در همان دانشگاه ادامه فعالیت می دادند، اما همچنان که الزامات فعالیت "مابعد دانشجویی"، الزاماتی دیگر است، الزامات فعالیت دانشجویی نیز از جنس خود آن است.

دانشجوی صاحب آرمان، حتی در حد اعلامی کار تشکیلاتی، "موتلف" این حزب و آن جمعیت نیست و در سطح "ائتلاف" های حزبی بیرون دانشگاه قرار ندارد و جایگاه آن "مشارکت حزبی" در انتخابات و انتشار فهرست های مستقل و مشترک انتخاباتی نیز نیست. دانشجو از "برنامه" احزاب به شرط دارا بودن عناصر ملی، عدالت طلبانه و ترقی خواهانه، "حمایت" می کند و "سطح" و "زیست" دانشجویی خود را حفظ می کند.

نوع رویارویی انجمن ها و تحکیم در انتخابات ۱۳۷۷ شوراها و ۱۳۷۸

مجلس ششم، مواجهه ای "حزبی" بود. ارتفاع گیری از سطح فعالیت های دانشجویی و پرواز در مدار حزبی، "توهمات" و همچنین عوارض تشکیلاتی خاص خود را در بر داشت؛ نادیده گرفتن سطح، نفی تجربه، قرار گرفتن در مسیر رقابت های مغایر با زیست دانشجویی و سرانجام کسب ویژگی های بوروکراتیک و "دادوستد گرایانه". بوروکرات شدن و ورود به بازار دادوستد، سهم درخوری در استحاله هویتی انجمن ها به خود اختصاص داد.

● ادعای "نوکیکانی"

کوتاه مدتی پس از خرداد ۱۳۷۶، آنگاه که اعضای انجمن ها و تحکیم، فعال ترین عناصر جریان اصلاح طلب درون حاکمیتی به شمار می رفتند و نقشی مهم نیز در انتخاب دوم خرداد ایفا کردند، رفته رفته در بحث های درونی خود به تعیین کننده بودن نقش و

نوع رویارویی انجمن ها و تحکیم در انتخابات ۱۳۷۷ شوراها و ۱۳۷۸ مجلس ششم، مواجهه ای "حزبی" بود. ارتفاع گیری از سطح فعالیت های دانشجویی و پرواز در مدار حزبی، "توهمات" و همچنین عوارض تشکیلاتی خاص خود را در بر داشت؛ نادیده گرفتن سطح، نفی تجربه، قرار گرفتن در مسیر رقابت های مغایر با زیست دانشجویی و سرانجام کسب ویژگی های بوروکراتیک و "دادوستد گرایانه". بوروکرات شدن و ورود به بازار دادوستد، سهم درخوری در استحاله هویتی انجمن ها به خود اختصاص داد



دموکراسی خواهی "دعوت کرد. در عرف سیاسی ایران و نیز در تجربه و سنت دیگر کشورها، وزین ترین، مجرب ترین و مقبول ترین نیروها، دیگران را به تشکیل جبهه فرامی خوانند. گرچه در مواضع رسمی چنین عنوان می شد که تحکیم وحدت تشکیل دهنده این جبهه نیست، اما برخی اعضای اصلی دفتر ادعا و روحیه فراخوانی داشتند. دو مرحله ذکر شده مترتب بر "تلقی نوک پیکانی" در عمل فاصله انجمن ها و تحکیم را با دیگر نیروها افزون کرد. از سویی هم آنان که با تلقی چپ تر بودن از همه، ادعای نوک پیکان بودن را به میان آوردند، در سیر خود در سال های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ به مواضع و اقدامات راست، فروغلتیدند. ادعای نوک پیکانی به نوعی به "حس استغنا" از آموزش، تجربه و تجهیز فکری — سیاسی کمک کرد و بدین ترتیب فعالان را نسبت به هویت "انجمنی"، دورتر.

● گریز از جمع بندی

در آبان ماه ۱۳۷۸ در بیستمین سالگرد تأسیس دفتر تحکیم وحدت، دفتر به برگزاری "سمینار نقد دفتر تحکیم وحدت" مبادرت ورزید. اقدام، اقدامی درخور و مناسب بود، خاصه آن که فعالان اصلی تحکیم و انجمن ها، دوران جدید را دوران مرزبندی با سال های گذشته تحکیم و ورود به مرحله نوین فکری — سیاسی قلمداد می کردند. از این رو امید آن بود که با مجموعه نقدها از مناظر مختلف نسبت به موجودیت و فعالیت تحکیم و انجمن ها، فعال برخورد کرد و نقدها را اسبابی برای تحول و ورود به

فعالیت شان در میان دومی خردادی ها و "پیشرو" بودن شان نسبت به دیگر نیروهای این طیف، تأکید ورزیدند. مدتی پس از آن یکی از اعضای اصلی شورای مرکزی تحکیم وحدت در یک موضع گیری عمومی، انجمن ها و تحکیم را "نوک پیکان" نیروهای دومی خردادی معرفی کرد. در همان ابتدا روح حاکم بر بخش مهمی از اعضای تحکیم و انجمن ها، ادعای نوک پیکانی بود. خود برتری بینی، توهم و عدم احساس نیاز به خواندن، آموختن و تجربه کردن، محصول چنین انگاره ای بود.

ارتفاع گیری فکری — سیاسی ناشی از تلقی نوک پیکانی در مرحله اول به بحث "عبور" با مضمون عبور از خاتمی به عنوان "شاخص غیر کارای جریان اصلاحات" و عبور از مذهب با تأکید بر ناهمخوانی انگاره ها و آموزه های مذهب با روح مدنیت و مدرنیت انجامید. بخش مهمی از انجمن ها و تحکیم — و نه همه — مشمول روند "عبور" هافزار گرفتند. با توجه به چنین فضایی در حد فاصل سال های ۱۳۷۹ تا ۱۳۸۱ پدیده حضور "غیر مذهبی ها" در "انجمن اسلامی" حالت رسمی به خود گرفت. تا آنجا که در انتخابات سال های ۸۰ و ۸۱ انجمن ها، به طور رسمی تصریح می شد که تعدادی از منتخبان، "غیر مذهبی" و تعدادی نیز "مذهبی" اند.

تلقی نوک پیکانی در مرحله بعد به "موضع فراخوانی" انجامید؛ در ماه های پایانی سال ۱۳۸۱ و آغازین سال ۱۳۸۲، دفتر تحکیم از موضع یک نیروی اصلی سیاسی، دیگر نیروها را به تشکیل "جبهه

**روح عمومی حاکم بر آموزش های موثر
آخرین سال های دهه ۶۰ و آغازین
سال های دهه ۷۰، عبارت بود از نفرد و
پیشبرد منافع خصوصی، نسبیت
همه چیز و گریز از هر یقین حتی در برابر
سترگ ترین و تزلزل ناپذیرترین واقعیات
هستی، هستی شناسی مبتنی بر
فلسفه تحلیلی، شناوری و سیالیت
شناخت، کاهش ارتفاع آرمان ها به سطح
امنیت و آزادی های فردی، کمرنگ کردن
مسئولیت اجتماعی و عنصر همگرایی،
حداقلی کردن خدا در عمل و
خصوصی کردن عرصه مذهب، در یک
روند تدریجی به سر درگمی ها،
نسبی گرایی های افراطی، حیرانی های
فکری، فاصله گیری از سنت های جامعه
ایران و پیشبرد پروژه های فردی انجامید**

دوران نو قرار دهند. زمان به انتظار سپری شد و چنین نشد و اثری از آثار بر خورد فعالان و جدی با نقدها و ارائه جمع‌بندی حداقلی، پدیدار نگردید.

پس از آن نیز سلسله رخدادهای خرم‌آباد، اراک، دستگیری‌های سال ۱۳۸۰ و دستگیری‌های گسترده‌تر سال ۱۳۸۲، فرصتی برای استقرار و تمرکز به قصد جمع‌بندی از خود و از شرایط، باقی نگذاشت. اما در سه ساله ۱۳۸۲ تا ۱۳۸۵ نیز که کم‌پرترین دوران فعالیت انجمن‌ها در تاریخ خود به‌شمار می‌رفت با وجود فرصت، دستی به سوی جمع‌بندی باز نکرده شد. گریز از جمع‌بندی به‌طور جدی، روند استحاله هویتی را تسریع کرده است تا آنجا که عدم اشراف بر "جایگاه تاریخی" انجمن‌ها و "هویت امروزین" آنها و نیز بی‌نگرفتن بحران هویت که نمایه‌های اولیه‌اش از سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۷۷ نمایان شده بود، هم امروز به وضعیتی انجامیده است که جریان غالب "انجمن‌های اسلامی" به غیرمذهبی‌ها و مارکسیست‌های بسیار نواشنا با این مکتب، اختصاص یافته و در مراسم ۱۶ آذر ۱۳۸۵، فضای عمومی برنامه‌ای که تحکیم و انجمن‌ها برپا ساخته بودند، تحت تأثیر آنان بود.

عوامل بیرونی نظور

● آموزش‌های سال‌های ۱۳۶۷-۱۳۷۵

روح عمومی حاکم بر آموزش‌های موثر آخرین سال‌های دهه ۶۰ و آغازین سال‌های دهه ۷۰، عبارت بود از تفرد و پیشبرد منافع خصوصی، نسبیت همه‌چیز و گریز از هر یقین حتی در برابر سرگرتین و تزلزل‌ناپذیرترین واقعیات هستی، هستی‌شناسی مبتنی بر فلسفه تحلیلی، شناوری و سیالیت شناخت، کاهش ارتفاع آرمان‌ها به سطح امنیت و آزادی‌های فردی، کم‌رنگ کردن مسئولیت اجتماعی و عنصر همگرایی، حداقلی کردن خدا در عمل و خصوصی کردن عرصه مذهب، در یک روند تدریجی به سردرگمی‌ها، نسبی‌گرایی‌های افراطی، حیرانی‌های فکری، فاصله‌گیری از سنت‌های جامعه ایران و پیشبرد پروژه‌های فردی انجامید.

گرچه همه آموزش‌های دوران مورد نظر به این مضامین خلاصه نمی‌شد و مجموعه تلاش‌هایی توسط طیف‌های مختلف در حوزه تبیین شناخت‌هایی از گونه دیگر، تبیین اقتصادی‌سیاسی و شرایط اقتصادی - اجتماعی کشور، نشر دیدگاه‌های آرمان‌دار ضد فقر و فاصله و... صورت می‌گرفت، معهذات تأثیرات این دیدگاه، نسبت به دیدگاه نخست، بسیار کم‌پرتر بود.

از آنجا که عنصر آموزش در فرایند خود، حامل دیدگاه، روش و منش است، آموزش‌های اصلی دوران مورد بحث نیز از این قاعده به دور نبود و در برآیند خود، یاری‌رسان دگرگونگی هویتی شد.

● فشارهای ۱۳۸۴-۱۳۷۴

از بهار سال ۱۳۷۴ با تهاجم به دانشگاه پلی تکنیک - امیرکبیر - روند فشار بر فعالان انجمن‌ها و تحکیم آغاز شد، روند فشاری که در ادامه خود پر حجم‌تر، بی‌محابت‌تر، شدیدتر و براندازانه‌تر می‌شد. نقطه‌چینی که در رویارویی با وقایع سردر دانشگاه تهران در دی ماه ۱۳۷۶، کوی ۱۳۷۸، خرم‌آباد ۱۳۷۹، دستگیری‌های ۱۳۸۰، اراک ۱۳۸۱ و موج گسترده دستگیری‌های ۱۳۸۲، باکین، خشم و

خشونت شکل گرفت. بدین ترتیب انجمن‌ها و تحکیم به عنوان "یگانه فعالان" سیاسی دانشگاه، در طول یک دهه تحت تهاجم پر فشار قرار داشتند. این تهاجم پر فشار به عنوان یک روند شناخت عینی لمسی - تجربی از نیروهای امنیتی - انتظامی، آن هنگام که با ذهنیت‌های ناشی از شنیده‌های دهه ۶۰ پیوند می‌خورد، فعالان را دم به دم با مذهب رسمی حاکم فاصله‌دارتر و مهم‌تر از آن با خود مذهب نیز مسئله‌دارتر می‌کرد. تئوریزه شدن این انگاره که "مذهب همان است که در یورش به کوی است" و "مذهب همان است که در خرم‌آباد است"، به روند استحاله هویتی کمک کرد.

سعی تام و تمام بخشی از حاکمیت مبنی بر از صحنه خارج کردن، بی‌رمق کردن و جزء جزء کردن انجمن‌ها و تحکیم که در شکل رویارویی‌های زبر و خشن با فعالان متبلور می‌شد، عناصری چون "خشونت"، "گریز از استدلال" و "تحکم" را به پای هر آنچه "مذهب" است، مهر و امضا کرد. این، نت آهنگ موسیقی متن غمبار دهه اخیر در دانشگاه به عنوان منزل‌گاه دوم نسل امروزین انجمن‌های اسلامی بود. نت آهنگی که هنوز صاحب پژواک است و در ملودی تازه خود به بقایای فعالان سال‌های اخیر انجمن‌ها و "ستاره‌دار" کردن آنها رسیده است؛ ملودی انتقامی.

اکنون کمتر ذهنی در دانشگاه مایل است باور کند آنچه رخ داد مرادف "همه مذهب" نیست. این روند لمسی در صحن دانشگاه‌ها و بازداشتگاه‌ها، عامل بس مهمی در خط فاصله گذاشتن دانشگاه با مذهب بود. روندی که نسل نور را تمام‌قد به "واکنش" انداخت.

● غفلت نیروها از آموزش

اگر برخورد قطب‌های فکری و روشنفکری مذهبی در دهه‌های بیست تا پنجاه با توده مذهبی دانشجویی برخوردی "مسئولانه" و در مواردی "پدرانه" بود، برخورد عام روشنفکران مذهبی در دو دهه اخیر با دانشگاه برخوردی غیرمسئولانه - غیرآموزشی بوده است.

نیروهای امروزین که ما و خود من نیز جزئی از آن هستیم، به‌طور جدی به غذارسانی فکری - اندیشه‌ای به دانشگاه و بویژه به فعالان مذهبی آن فکر نکردیم، حال آن‌که در آن دهه‌ها، همواره "سفره" پهن بود.

تغذیه از سفره پهن بی‌خست در آن دوران به پدیدار شدن استعدادها و ظرفیت‌ها انجامید. با این عنایت تاریخی که آن زمان حجم "تقاضا" و "پرسش" نسل نو، از حجم "عرضه" نیروهای مذهبی روشنفکری بس کمتر بود و این زمان حجم تقاضا، پرسش، ابهام و انتقاد نوآوران نسبت به حجم عرضه بس افزون‌تر است و شاید غیرقابل مقایسه.

ما مجموعه نیروهای فکری - سیاسی بیرون از دانشگاه، درک نکردیم که این "سوء تغذیه"، به "دگردیسی دورانی" و تطور هویتی خواهد انجامید.

آن قدر که فعالان دانشجویی دهه اخیر از مجاری اینترنتی و ماهواره‌ای و ترجمه‌ای، تغذیه می‌شوند، از کوزه و سفره داخلی نیروها، لب‌تر نکرده‌اند و لقمه‌ای چرب برای "ته‌بندی" برنگرفته‌اند.

بخشی از روشنفکران مذهبی کنونی که خود در دهه‌های پیشین از تنور فکرو اندیشه متفکران، "نان داغ" تناول کردند،

**نیروهای امروزین که ما و خود من نیز
جزیی از آن هستیم، به‌طور جدی به
غذارسانی فکری - اندیشه‌ای به
دانشگاه و بویژه به فعالان مذهبی آن
فکر نکردیم، حال آن‌که در آن دهه‌ها،
همواره "سفره" پهن بود**

برای نسل کنونی انجمن های اسلامی، "نان بیات" در پیشخوان گذاشتند و بعضاً تشویش های فکری خود را نیز به دانشجو منتقل کردند. فارغ از آن که نوواردانی که در صف این دوران ایستاده اند نیز حق دارند که "برشته" ای در سفره خود گذارند.

بخش مهمی از کسانی که تنور فکر و اندیشه را برای نسل نو انجمن ها گرم نکردند و یا نان "باگت" در کیسه آنها گذاشتند، هم اینک منتقد و "سرکوفت" زن، به فعالان انجمن ها هستند.

● تلقی فرمانده - سرباز

با آغاز دوران نو در پس دوم خرداد ۱۳۷۶، بخشی از احزاب و نیروهای دوم خردادی، در عمل به فعالان انجمن ها به دیده ابواب جمعی نگریستند. ادای عباراتی چون "دانشجو فدایی ماست"، "جنبش دانشجویی بمب اتمی است"، "دانشگاه خط مقدم جبهه اصلاحات است" و... حاکی از تلقی "فرمانده - سرباز" داشت. حال آن که نسل نو به دور از فرهنگ نسل های پیش از خود، رابطه ای برابر را طلب می کرد. گرچه برابری کامل رابطه میان نیروهای سیاسی با نیروی دانشگاهی فاقد پیشینه و تجربه، ذهنی به نظر می رسد. تلقی راه بازکنی این بخش از نیروهای سیاسی نسبت به توده دانشجو، در عمل به فاصله گذاری فعالان انجمن ها و تحکیم با آنان انجامید. انجمن ها در عمل، فرمانده پذیر نبودند.

● تلقی میزبان - میهمان

در همین دوران، بخش غالب نیروهای فکری - سیاسی بیرون از حاکمیت یا اپوزیسیون از جمله بخشی از ملی - مذهبی هانیز چنین در تلقی داشتند که دانشگاه میزبان و آنها میهمان اند؛ انجمن ها در تدارک تربیون باشند و آنها سخنران و ناشر افکار خود. از این رو، کمتر اندیشیده شده که هم آنان که در تدارک تربیون اند، خود نیازمند، مسئله دار و پرسنده اند. کمتر به ذهن آمد که ضمن تأثیرگذاری بر دانشگاه باید از آن تأثیر نیز گرفت.

همچون دیپلمات ها و بوروکرات ها به مهمانی دانشجو رفتن، مسئله ای از مسائل عدیده دانشجو حل نمی کرد و او را یک قدم از بحران هویت دورتر نمی داشت.

از مجرای هر دو تلقی فرمانده - سرباز و میزبان - میهمان، حس بیگانگی به فعالان دست می داد و این پرسش تاریخی را در پس پیشانی آنان شکل می داد که: "پس که در اندیشه ماست؟ که پاسخگوی پرسان پرسان های ماست؟" گرچه خود فعالان نیز بر این نقطه نایستادند که چه مهیا می کنیم و چه برمی گیریم. خود آنان نیز به سان "برپاکندگان رسمی مراسم" عمل می کردند و هنوز نیز عمل می کنند. مراسمی که رونق سال های ۱۳۷۹ - ۱۳۷۵ را ندارد و تک و توکی را پذیراست.

وضع موجود فعالان انجمن ها

از پی گذشت یک دهه "ویژه"، موجودیت فعالان انجمن ها را در مشخصه هایی چند می توان متعین دید؛

یکم: هویت ضدی

اگر بپذیریم هویت "وجودی"، هویتی است بالذاته و همراه با "پذیرش" عناصر آن

از سوی فرد و حس "بیگانگی" با آن، هویت "ضدی" نیز هویتی است که فرد، خود را با پدیده های ضد تعریف می کند؛ در این گونه از هویت، شروع از خود منفی است و انسان خود را در یک "واکنش" و نه "کنش" با آن چیزی تعریف می کند که نقطه مقابل خصوصیات پدیده های مورد حساسیت او هستند.

هم اینک، فعالان انجمن ها در وهله اول در ضدیت با نظام مستقر و در وهله بعد با بخش مهمی از

سنت های اجتماعی جامعه ایران و نیز با بخش مهمی از نیروهای فکری - سیاسی موجود، تعریفی از هویت خود ارائه می دهند که در نقطه مقابل هویت آن پدیده هاست. هم اکنون از زبان و قلم فعالان، گزاره هایی بر می تراود چون:

"مذهب واقعی، همین مذهب نظام رسمی است."

"مذهب، فاقد توان حل مسائل اجتماعی است."

"عقل مدرن بر تراز وحی است."

"مذهب، آزمون خود را پس داده است."

"ما پذیرای زیست عرفی همخوان با روح مدنیت و مدرنیته ایم."

"به زندگی سبز می اندیشیم."

"در پی بهره مندی از مواهب باید بود."

"حقوق فردی بر مسئولیت اجتماعی تقدم ویژه دارد."

"هزینه دادن با عقل محاسب نمی خواند."

"نیروهای سنتی جامعه یا محکوم به پذیرش مدنیت نوین اند یا محکوم به فنا."

"دوران، دوران زیست جهانی است."

"همه انگاره های نیروهای سیاسی بوی ماندگی می دهد."

و...

این گزاره های "عکس العملی" به طور ویژه به روند دگرگونی هویتی فعالان، شتاب بخشیده است. تاسی به این منطق که "ما آن هستیم که آنها نیستند" زمینه را برای تعمق، تفکر، تمرکز و دستیابی به هویت وجودی، محدود و محدودتر کرده است.

دوم: قهر با فکر

نوع انسان عموماً پس از ضربه به فکر فرو می رود و به چرایی های اندیشد. اما فعالان سال های اخیر گویی بر آن اند که این قاعده را بر هم زنند. آنان با وجود لمس ضربات متعدد فکری، تشکیلاتی و روحی سال های اخیر و حتی بحران ها و انشعاب های درون خود، وقتی را به تفکر و تعمق تخصیص نمی دهند. اصرار بر مرخصی دادن به ذهن کاوش گر، خود به طولانی تر شدن دوران پیک بحران، کمک کرده است.

سوم: حیرانی

حیرانی هم از منظر فکری، هم استراتژیک و هم سیاسی.

چهارم: بی شیرازی تشکیلاتی

چند تکه شدن تشکیلاتی و گونه گون شدن در درون هر تکه، وضعیت را به حالت گریز از مرکز رسانده است. این حالت، مانع هم نشینی، هم اندیشی و اشتراک در چاره یابی است.

سعی تام و تمام بخشی از حاکمیت مبنی

بر از صحنه خارج کردن، بی رمق کردن و

جزء جزء کردن انجمن ها و تحکیم که در

شکل رویارویی های زبر و خشن با فعالان

متبلور می شد، عناصری چون

"خشونت"، "گریز از استدلال" و "تحکم"

را به پای هر آنچه "مذهب" است، مهر و

امضا کرد

پنجم: تحت فشار و ناامن

انجمن‌ها با وجود آن‌که فعالیت و ویژه‌ای ندارند و در شرایط تحرک حداقلی به سر می‌برند، معیذاً فشار و ناامنی را کماکان تجربه می‌کنند. گرچه میزان فشار کنونی از میزان فشار سال‌های پیش کمتر است.

ششم: شورشی

شورشی بودن فعالان بر نظم، بر نظام ارزشی نسل پیش از خود، بر برخی سنت‌های اجتماعی و بر انگاره‌های نظام مستقر، در همان منظر اول، هویداست. این وضعیت، مغایر با وضعیت استقرار به قصد خروج از بحران است. همچنان‌که مانع از برقراری دیالوگ و مبادله فکری — تجربی است.

هفتم: پیچیدگی

فعالان، عموماً در طول سال‌های اخیر در رویارویی با خود و بویژه در رویارویی با نیروهای فکری — سیاسی، بسیار پیچیده شده‌اند. برخوردهای دوگانه، محاسبه‌گری‌های "میان سالانه"، بهره‌گیری از افراد و امکانات متناسب با نیاز و... شاخصه‌هایی بر این پیچیدگی است. این وضعیت، فعالان را از اخلاقیات ساده، شفاف و صریح دانشجویی، دور کرده است.

هشتم: فقدان نقطه اتکا

انجمن‌ها و دفتر تحکیم پس از تجربه "بیست ساله" ارتزاق کامل از قدرت در سال‌های ۱۳۷۸ — ۱۳۵۸، تجربه ارتزاق ناقص از قدرت در برش زمانی ۱۳۸۳ — ۱۳۷۸ و تجربه عدم ارتزاق از قدرت در دو ساله اخیر در عمل، هم با بحران نقطه اتکا روبه‌رو هستند و هم با بحران فقدان امکانات فیزیکی — مالی.

گزاره "دوری از قدرت" نه‌تئوریزه‌شد و نه مابه‌ازا پیدا کرد. خوداتکایی و امکان‌آفرینی به عنوان بدیلی برای دوری از قدرت، مورد عنایت قرار نگرفت. ارتزاق کامل بیست ساله و ارتزاق ناقص پنج ساله، فعالان را به‌طور جدی از ساده‌زیستی، کم‌مصرفی و امکان‌آفرینی دانشجویی، دور کرد.

نهم: انزوا

انجمن‌ها و تحکیم که در سال‌های ۱۳۸۰ — ۱۳۷۵ از ارتباطاتی گسترده با نیروهای مختلف فکری — سیاسی برخوردار بودند و آن گستره ارتباطی در تنوع سیاسی و فکری تریبون‌ها در دانشگاه، قابل‌نظاره بود. در سال‌های اخیر با عمده‌کردن اختلاف‌ها و عنایت کمتر به اشتراکات و زیستن در دوران "مرزبندی"، هم اینک ارتباطات خود را به مرادوه حداقلی با معدود منفردینی از فعالان درون حاکمیتی و تک‌عنصری از فعالان بیرون حاکمیتی محدود کرده‌اند و به نوعی، خود به استقبال انزوا رفته‌اند.

ضرورت‌های پیشاروی انجمن‌های

اسلامی

آنچه از حاصل شناخت نسبت به وضعیت کنونی انجمن‌های اسلامی دانشجویی برمی‌آید، این باور است که فعالان فاقد "ماؤا" و بحران‌دار در "انگاره‌های اعتقادی" و بدون "چشم‌انداز"، سه ضرورت مبرم، حیاتی و بس تعیین‌کننده در پیش روی دارند؛

دستیابی به منزلگاه، دیدگاه و منظرگاه.

"منزلگاه" به مفهوم؛ یک سرپناه هویتی

آنچه در روند یک و نیم دهه گذشته رخ داد، اسبابی فراهم آورد که فعالان انجمن‌ها نه "حیات سنتی" دهه شصت خود را محفوظ دارند و نه در یک "سوئیت مدرن" سکناگزینند. کشاکش میان سنت و مدرنیسم در درون ذهن نوواردان به انجمن‌ها در طول این دوره، کشاکشی بود مستهلک‌سازنده، کیفیت کاهنده و پوک‌کننده. تاب‌داندن‌جاکه بقایای کم‌شمار معتقدان به "هویت مذهبی" هم اینک "سایه‌بانی" نیز برای استقرار ندارند.

تجمع همه انگاره‌ها اعم از چپ غیر مذهبی، لائیک، مذهبی مصلحتی و کمتر مذهبی، در تک‌اتاق سه در چهار انجمن‌ها، در عمل، کمتر سطح و فضایی برای زیست و تنفس صاحبان اصلی مکان "انجمن اسلامی" باقی گذاشت. "مشاع" بودن این تک‌اتاق در سال‌های اخیر، در عمل تنها به استحاله هویتی مذهبی‌ها انجامید. چه هم اینک چپ‌های غیر مذهبی و لائیک‌های درون انجمن‌ها، هویت خود را حفظ و بلکه سازمان‌یافته‌تر از پیش کرده‌اند.

از این روست که بقایای معتقدان به هویت واقعی انجمن‌های اسلامی، نیازمند یک "منزلگاه هویتی" اند. "اتاق" و "حیات"ی نه مجازی که واقعی برای زیست، تفکر، احراز و ابراز هویت، اتاقی برای حل و فصل مشکلات و معضلات درونی و نیز حیاطی برای هم‌ارتباطی با فضای بیرونی.

در این اتاق و حیاط است که می‌توان مکانی ولو محدود در این فراخ‌دشت بحران و مه‌آلودگی غلیظ هویتی، به قصد نشست برای فهرست کردن مشترکات فکری و نیز ابهام‌ها و پرسش‌های دورانی، ترسیم راه‌های برون‌رفت از تشویش و سردرگمی هم‌پاگرد و در هم‌زیستی با دیگر هویت‌ها، عنصر حیاتی هویت خود را نمایان داشت. منزلگاهی که بتوان بر سر در آن تابلوی "انجمن اسلامی" را میخ کرد. تابلویی هر چند کوچک و حتی غیر چشمگیر.

دیدگاه به معنای؛ اندیشه‌ای سازمان‌یافته

همچنان‌که هر فرد مجهز به هر مکتب فلسفی، جهان را به گونه خاص خود تبیین می‌کند، سمت جهان را متناسب با باور خویش ترسیم می‌نماید، روش تحلیل معینی برای توضیح پدیده‌های پیرامونی‌اش در اختیار می‌گیرد و اخلاقیات و ویژه‌ای را در مناسبات با دیگران بروز می‌دهد، یک فرد مذهبی نیز در ساز و کار ذهنی خاص خود، اندیشه‌اش را سازمان و سامان می‌دهد.

یک فعال مذهبی، جهان را سیال و دینامیک و پدیده‌ها را در صیورت و شناوری به جانب مبدأ هستی می‌بیند، هستی را صاحب معنا و هدف‌دار و انسان را مسئول می‌پندارد، کوله‌ای بر پشت خود حمل می‌کند، در تحلیل پدیده‌های پیرامون روشی را مبتنی بر همان انگاره‌ها از پروردگار، جهان و انسان برمی‌گزیند و سرانجام مناسبات خود را با هم‌نوعان بر اساس شفافیت و صراحت بنا می‌گذارد. حضور در سنین عسلین دانشجویی، شور و شر جهان را، چند چندان می‌کند.

تیره و تار تلقی کردن فضا، رسیدن به یأس فلسفی، بیهوده دانستن هر تلاش برای

ما مجموعه نیروهای فکری — سیاسی

بیرون از دانشگاه، درک نکردیم که این

"سوء تغذیه"، به "دگردیسی دورانی" و

تطور هویتی خواهد انجامید. آن قدر که

فعالان دانشجویی دهه اخیر از مجاری

اینترنتی و ماهواره‌ای و ترجمه‌ای، تغذیه

می‌شوند، از کوزه و سفره داخلی نیروها،

لب تر نکرده‌اند و لقمه‌ای چرب برای

"ته‌بندی" برنگرفته‌اند

عبور از دالان‌های بحران و وداع با آرمان، مهر و بارقه‌که هم‌اینک صندوقچه ذهن و دل فعالان کنونی را اشغال کرده است نه با تلقی "توحیدی" از هستی هم‌خوان است نه با شور بر تراویده از مذهب و نه با روح سنین عسلین و دوران بارکشی بارهای سنگین. "یقین گمشده" در گرداب "نسبیت"، "دیدگاه" را از "وجود" نسل نو به گونه‌ای منفک کرده است.

"دیدگاه" آب حیاتی است در تپیده و ممزوج با "وجود" که بدون آن خورشید امید را تنها می‌توان دزدکی یا به تصادف نظاره کرد. اما با آن، هم‌خانگی و همدستی خورشید امید میسر است. انسان در مرآوده با نسل نو دانشجویی به این حس می‌رسد که با منبع گرمایش، نورایش و زایش بیگانه‌اند. "دیدگاه"، آشتی و وصل به منبع را ممکن می‌سازد.

"منظرگاه" به منزله؛ چشم‌انداز

حیرانی‌های فکری — استراتژیک دهه‌ای که گذشت مانع از آن بوده است تا فعالان انجمن‌ها به استراتژی حداقلی نیز دست یابند. استراتژی به مفهوم یافتن پاسخ برای پرسش‌هایی اساسی چون:

آرایش نیروهای فکری — سیاسی چگونه است؟ وزن، موقع و مکان ما در میانه شرایط چیست؟ امکانات و محدودیت‌های ماکدام است؟ در پی چه هستیم؟ نسبت دوری و نزدیکی مان با نیروها و قدرت مستقر چیست؟ در چه مرحله‌ای به سر می‌بریم؟ مرحله پیشا روی ما چیست؟ مدار فعالیت مان کدامین مدار است؟ در پی تحلیل چه هستیم؟ با کدام روش؟ با کدام تاکتیک؟ در چنین شرایطی که پاسخ‌های حداقلی برای فهرست بلندبالای پرسش‌های اساسی موجود نیست، باز کردن در پیچه‌ای از حال به آینده، گریز و گزیرناپذیر است.

رفتن به سمت "منزل" دار شدن، دستیابی به "دیدگاه" و قرار گرفتن در آستانه "منظرگاه" در حقیقت امر به مثابه "مستقر شدن در "محل"ی مناسب است. اگر فلسطینی "بی‌زمین"، شش دهه مجدانه در پی زمینی برای استقرار است، فعالان انجمن اسلامی در این وسیع سرزمین، قطعاً محل و مکانی برای استقرار به قصد سکونت در منزلگاه هویتی با در پیچه‌ای روبه افق، خواهند یافت. خاصه آن‌که در نقطه صفر قرار ندارند و داشته‌هایی در کف دارند؛ بیش از شش دهه سابقه و صبغه‌ای، دستاوردهایی، پرچم هویت سابقاً آفرشته‌ای، اعتباری و سرانجام روبه‌رو با حجم "انتظاری". مأواگزیدن، تابلو هویتی به دیوار شرایط میخ کردن، در پیچه تعبیه کردن، ممکن است اما به یقین و به سعی. گر این دو گمگشته پیدا شوند، جهان‌ها با شور و با آذین‌ها هویدا خواهند شد.

در جهان واقع برای آن‌که فعالان انجمن‌ها صاحب منزلگاه، دیدگاه و منظرگاه شوند، محدودیت‌هایی در برابر دارند و امکاناتی؛

محدودیت‌ها

اول: شرایط کلان ناپایدار و نامتعادل سیاسی که خود، طمأنینه و تمرکز را قدری مشکل می‌کند.

دوم: نیروهای فکری — سیاسی

مشوش که تشویش‌های فکری —

استراتژیک آنان، مانع از حساب باز کردن دانشگاه به روی آنهاست.

سوم: شرایط سه‌کنجی انجمن‌های

اسلامی ناشی از مشکلات امنیتی و فاصله‌دار شدن با نیروهای فکری — سیاسی با پس‌زمینه‌ای از درگیری و دستگیری‌های مستهلک‌کننده سال‌های ۸۲ — ۷۶. قرار گرفتن در سه‌کنج می‌تواند به متوهم شدن، حس ناتوانی کردن، عاطفی شدن، شورشی شدن و احساس حقانیت بینجامد که همگی خطرناک‌اند.

چهارم: الگو نداشتن برای عبور از بحران و آغازیدن روند تحول

پنجم: نابسامانی و گریز از مرکز تشکیلاتی در میان فعالان انجمن‌ها و تحکیم

ششم: دلزدگی و فسرده‌گی و نداشتن برنامه‌ای برای آغاز

امکانات

اول: فشار، که خود مستقل از محدودیت‌آفرینی‌ها، "مفر"ی است برای خروج از وضعیت. در نظر اول در رویارویی با فشار و پاشیدگی‌های ناشی از آن، چنین به ذهن می‌رسد که تسبیح هزار دانه پاره شده، پخش و پلاتر از آن است که جمع شود، اما شرایط سخت فشار می‌تواند به عبوری تحولی از بحران بینجامد. قطعاً از دل هزار دانه پخش شده، می‌توان یک تسبیح سی‌وسه دانه فراهم آورد؛ "هر کجا ویران بود آنجا امید گنج هست". این نه سروده‌ای است از سر خوش خیالی، که محصول تجربه بشر است از غارنشینی اولیه تا مریخ‌نشینی هم‌اکنونی.

دوم: تجربه سال‌های اخیر که اگر در میدان توجه قرار گیرد، خود "دستمایه" است.

سوم: جمع‌بندی به معنای دسترسی به چند پاراگراف کیفی که پاسخی باشد برای "چرا چنین شد؟"

این تنها "ساخته" هانیستند که دارای "مهندسی" اند. تخریب شده‌ها نیز از مهندسی برخوردارند؛ "مهندسی معکوس". جمع‌بندی حاوی دو عنصر است؛ کشف مهندسی معکوس و ترسیم مهندسی مجدد.

چهارم: صاحبان تجربه عبور از بحران‌های فکری — هویتی. فعالان کنونی انجمن‌ها اگر بگردند، می‌یابند عناصری از نسل‌های پیش از خود را که در رویارویی با بحران‌های فکری — هویتی، تجربه‌ای دارند و توفیقی. بحران فکری — هویتی سال ۱۳۵۴ و بحران هویتی دهه ۶۰، همه را بنعلید و همه را در تشک تاریخ، ضربه فنی نکرد. تجربه آنان که رستند، قابل عنایت است.

پنجم: انتظار جامعه فکری — سیاسی از انجمن‌ها. در این سال‌های اخیر که به دفتر انجمن‌ها می‌روی با تصاویری چند برخورد می‌کنی؛ فرهاد خواننده، تختی پهلوان، گل‌سرخی سراینده شورشی، چه‌گوارای نت‌پرداز انقلاب و رهایی و مصدق وقف منافع ملی.

تصویرها مهم‌تر از علقه‌ها، نشانگر چیست؟ جز "تراز انتظار"؟

فرهاد چون "مبتدل" نخواند و سازش و حنجره‌اش را به "ادبیات اعتراض" وانهاد، تختی چون تن شریف داشت و منش بزرگوار، گل‌سرخی چون از "خود" دفاع نکرد و دفاعیه‌اش، دفاعیه‌ای "ملی" بود، چه‌گوارا چون به "مقام" بسنده نکرد و تمام قد در پی آرمان رفت و مصدق چون سفره غارت جمع کرد و سفره ملی پهن کرد، در پس پیشانی همگان و از جمله فعالان، عناصری تراز انتظارند. چون "آن چنان" بودند، صاحب تصویر شده‌اند.

جمع‌بندی حاوی دو عنصر است؛ کشف

مهندسی معکوس و ترسیم مهندسی

مجدد

گزنه، هزار خواننده و هزار سراینده و هزار زور آور و هزار انقلابی در مدار شعار و هزار مرد سیاسی کار.

بنابر همین قاعده، انتظار جامعه فکری — سیاسی از "فعال انجمن اسلامی"، پاس داشت هویت، صدق سیاسی، صراحت، شفافیت، مناسبات برادرانه و غیر پیچیده است. این انتظار، محیر العقول و فوق توان نیست. فعالان انجمن ها چند دهه عموماً این گونه زیسته اند و نموده اند.

همچنان که ما از یک دانشجوی مارکسیست صادق انتظار داریم تا بر مدار برتری منافع جمع بر فرد، پاس داشت عدالت و شفافیت سیاسی بایستد و از دانشجوی لائیک انسان گرا انتظار است تا بر آرمان های انسانی و اجتماعی نیک بایستد، از فعالان انجمنی نیز انتظار است تا تراز انتظار باشد. این انتظار، خود سرمایه ای است.

ششم: تحولات درونی اخیر انجمن ها که مرز بندی های میان مارکسیست ها، سکولارها و مذهبی ها را مشخص تر از گذشته کرده است. شفاف تر شدن مرزهای میان این سه جریان اصلی درون انجمن ها فرصت مغتنمی است برای تفکیک های هویتی و نیل به این مهم که هر جریان هویتی در "منزلگاه" خاص خود قرار گیرد. در شرایطی که طی ماه های اخیر، مارکسیست ها و سکولارها، در گفتار و بخصوص در نوشتارها مواضع خود را ابراز کرده اند و جایگاه آنان در دانشگاه، بسیار شناخته شده تر از پیش است، فرصت برای تفکیک هویت ها و منزل گزینی های مستقل، فراهم تر است.

هفتم: خدای کمک کار تحول که از جمله کار و ویژه هایش، زمینه سازی برای روندهای تحولی است. این که خالق هستی به انسان توصیه می کند که "مرا فرابخوان"، به مفهوم یاری خواستن از او برای مشارکت در روندهای تحولی است. این هفتمی در صدر امکانات است نه در ته آن؛

در توکیست پنهان خود را مگیر تنها

فروض مفروض

برای آن که انجمن ها، منزل دار و دیدگاه دار و منظر دار شوند و از آن محدودیت ها گذر کنند و از این امکانات بهره گیرند، فروضی بر این حرکت، مفروض است؛

۱ — اولویت با درون است: نیروی بحران دار، مقدمتاً به سامان مجدد خود می اندیشد و امکانات خود را بر برون رفت از بحران متمرکز می کند.

۲ — برخورد متناسب با بیرون: انجمن ها به جای برخورد تمام عیار با تضادهای بیرون از خود، منطقی است که در حد توان، امکانات و صلاحیت ها با بیرون از خود رو به رو شوند.

۳ — برتری بود بر نمود: کمی کاری، میل شبه حزبی و پز نیروی اصلی به خود گرفتن مانع از تخصیص بر درون است. در این شرایط ضروری است تا مساعی بر تقویت بود، متمرکز شود؛

گردود را کمتر کنی از نور شعله برخوردی

۴ — انجمن ها، مستقل نه بازو: نیروی دانشجویی همچنان که مستقل از قدرت است، مستقل از نیروها نیز هست. این استقلال نه به مفهوم مرز بندی های انزوا گرایانه است و نه به مفهوم تنش.

اگر در دوران هایی احزاب بیرون از دانشگاه، بازوهای حزبی در دانشگاه داشته اند، این رابطه به اعتبار "تغذیه" بوده است. حال که تغذیه ای در کار نیست، انتظار "بازو" بودن از دانشگاه، غیر مسئولانه است.

"مرتبط — مستقل"، مناسب ترین گزینه برای سامان مناسبات انجمن ها با نیروهاست.

در این ارتباط، دانشجوی انجمنی می باید نقش مطالبه گراز نیروها را نیز ایفا کند. مطالبه حرف نو، ایده نو و نان داغ به جای نان بیات.

۵ — دوران گذار برای تفکیک هویت ها در درون انجمن ها و منزل دار شدن مارکسیست ها، لائیک ها و مذهبی ها، دوران کنونی می تواند دوران گذار برای تفکیک هویت ها تلقی شود.

در یک سده اخیر تاریخ ایران، بخصوص در نیم سده گذشته، مذهبی های نو اندیش با منش خاص خود، مدافع حیات فکری و فعالیت سیاسی دیگر هویت ها از جمله مارکسیست ها بوده اند. بخشی از احترام جامعه فکری — سیاسی ایران برای طالقانی ناشی از همین منش بوده و هست. فعالان انجمن ها همزمان با تلاش برای سلامت و امنیت حوزه فعالیت خود، ضروری است تا مجدانه برای حوزه فعالیت دیگران در دانشگاه نیز تکاپو کنند. این تکاپو جدا از آن که در طول روند، آنان را نیز صاحب منش می کند، به سلامت هویت انجمن و دیگر جریان های فکری نیز می انجامد.

این گذار، گذری است مسئولانه از هر سو.

۶ — آموزش به منزله منفذی برای خروج از بحران: همچنان که "آموزش" در رقم خوردن وضعیت کنونی انجمن های اسلامی، موثر واقع شد، معکوس آن نیز صادق است: "تجهیز خود را جدی بگیر". این تجهیز جز از مسیر آموزش بویژه آموزش اعتقادی میسر نیست؛ کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست

چرا به دانه انسانیت این گمان باشد

۷ — حرکت اقلیتی: اگر فعالان انجمن ها بپذیرند که از کمی گرایی بر حذر شوند و همچون سال های ۸۰ — ۷۶ به "نیروی اول دانشگاه بودن" دل خوش نباشند و حرکت "اقلیتی" را باور دارند، این، آغاز روند تحول آنان قلمداد می شود؛

هسته اولیه انجمن در آغاز دهه ۲۰ در شرایط هژمونیک حزب توده در دانشگاه، در یک سیر کیفی از "اقلیت" به اکثریت در دوران انقلاب، مبدل شد. "سکو" از دست دادن را باکی نیست، هویت باختن باک است. با کمیت نیز نمی توان صاحب سکوشد. این گزینۀ در دهه اخیر تجربه شد و پاسخ نگرفت. اقلیت باوردار، مطالعه کن و تجربه اندوز از جایگاهی بس محکم تر برخوردار خواهد بود تا جایگاه لغزان و نامحسوس کنونی ولو صاحب کمیت.

اکنون که در جامعه دانشگاهی ایران، طیف هایی چون جویندگان علم محض، لمین های مدرن که از دانشگاه مدرک می جویند و تذلل، سکولارها، مارکسیست ها، بسیجی ها، جامعه اسلامی، انجمن های فرهنگی و... حضوری عینی دارند، حق مذهبی های نو اندیش است که آنان نیز در مآوای "انجمن اسلامی" مکانی واقعی و مشخص در دانشگاه داشته باشند ولو اقلیتی. اما با شناخت "قدر" تاریخی و هویتی خود؛

ز تو هر صباح عیدی، ز تو هر شیشست قدری

نه چو قدر عامیانه که شبی بود مقدر